

آزار شاول به کلیسا

¹ و شاول در قتل او راضی میبود. ¹ و در آن وقت جفای شدید بر کلیسای اورشلیم عارض گردید، به حدّی که همه جز رسولان به نواحی یهودیه و سامره پراکنده شدند. ² و مردان صالح استیفان را دفن کرده، برای وی ماتم عظیمی برپا داشتند. ³ اما شاول کلیسا را معذب میساخت و خانه به خانه گشته، مردان و زنان را برکشیده، به زندان می افکند.

بشارت فیلیپس در سامره

⁴ پس آنانی که متفرّق شدند، به هر جایی که می رسیدند به کلام بشارت می دادند. ⁵ اما فیلیپس به بلدی از سامره درآمد، ایشان را به مسیح موعظه می نمود. ⁶ و مردم به یکدل به سخنان فیلیپس گوش دادند، چون معجزاتی را که از او صادر می گشت، می شنیدند و می دیدند، ⁷ زیرا که ارواح پلید از بسیاری که داشتند نعره زده، بیرون می شدند و مفلوجان و لنگان بسیار شفا می یافتند. ⁸ و شادی عظیم در آن شهر روی نمود. ⁹ اما مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری می نمود و اهل سامره را متحیر می ساخت و خود را شخصی بزرگ می نمود، ¹⁰ به حدّی که خرد و بزرگ گوش داده، می گفتند: این است قوّت عظیم خدا. ¹¹ و بدو گوش دادند از آنرو که مدّت مدیدی بود از جادوگری او متحیر می شدند. ¹² لیکن چون به بشارت فیلیپس که به ملکوت خدا و نام عیسی مسیح می داد، ایمان آوردند، مردان و زنان تعمید یافتند. ¹³ و شمعون نیز خود ایمان آورد و چون تعمید یافت همواره با فیلیپس می بود و از دیدن آیات و قوّات عظیمه که از او ظاهر می شد، در حیرت افتاد. ¹⁴ اما رسولان که در اورشلیم بودند، چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته اند، پطرس و یوحنا را نزد ایشان فرستادند. ¹⁵ و ایشان آمده، بجهت ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند، ¹⁶ زیرا که هنوز بر هیچ کس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس. ¹⁷ پس دستها بر ایشان گذارده، روح القدس را یافتند. ¹⁸ اما شمعون چون دید که محض گذاردن دستهای رسولان روح القدس عطا می شود، مبلغی پیش ایشان آورده، ¹⁹ گفت: مرا نیز این قدرت

دهید که به هر کس دست گذارم، روح القدس را بیابد. ²⁰ پطرس بدو گفت: زرت با تو هلاک باد، چونکه پنداشتی که عطاى خدا به زر حاصل می شود. ²¹ تو را در این امر، قسمت و بهره ای نیست زیرا که دلت در حضور خدا راست نمی باشد. ²² پس از این شرارت خود توبه کن و از خدا درخواست کن تا شاید این فکر دلت آمرزیده شود، ²³ زیرا که تو را می بینم در زهره تلخ و قید شرارت گرفتاری. ²⁴ شمعون در جواب گفت: شما برای من به خداوند دعا کنید تا چیزی از آنچه گفتید بر من عارض نشود. ²⁵ پس ارشاد نموده و به کلام خداوند تکلم کرده، به اورشلیم برگشتند و در بسیاری از بلدان اهل سامره بشارت دادند.

فیلیپس تعمید داد خزانه دار حبشی

²⁶ اما فرشته خداوند به فیلیپس خطاب کرده، گفت: برخیز و به جانب جنوب، به راهی که از اورشلیم به سوی عَرّه می رود که صحر است، روانه شو. ²⁷ پس برخاسته، روانه شد که ناگاه شخصی حبشی که خواجه سرا و مقتدر نزد کُنداکه، ملکه حبش، و بر تمام خزانه او مختار بود، به اورشلیم بجهت عبادت آمده بود، ²⁸ و در مراجعت بر ارابه خود نشسته، صحیفه اشعیای نبی را مطالعه می کند. ²⁹ آنگاه روح به فیلیپس گفت: پیش برو و با آن ارابه همراه باش. ³⁰ فیلیپس پیش دویده، شنید که اشعیای نبی را مطالعه می کند. گفت: آیا می فهمی آنچه را می خوانی؟ ³¹ گفت: چگونه می توانم؟ مگر آنکه کسی مرا هدایت کند. و از فیلیپس خواهش نمود که سوار شده، با او بنشیند. ³² و فقرهای از کتاب که می خواند این بود که: مثل گوسفندی که به مذبح برند و چون بزّه ای خاموش نزد پشمبرنده خود، همچنین دهان خود را نمی گشاید. ³³ در فروتنی او انصاف از او منقطع شد و نسب او را که می تواند تقریر کرد؟ زیرا که حیات او از زمین برداشته می شود. ³⁴ پس خواجه سرا به فیلیپس ملتفت شده، گفت: از تو سؤال می کنم که نبی این را درباره کی می گوید؟ درباره خود یا درباره کسی دیگر؟ ³⁵ آنگاه فیلیپس زبان خود را گشود و از آن نوشته شروع کرده، وی را به عیسی بشارت داد. ³⁶ و چون در عرض راه به آبی رسیدند، خواجه گفت: اینک، آب است! از تعمید یافتنم چه چیز مانع

می‌باشد؟³⁷ فیلیپس گفت: هر گاه به تمام دل ایمان آوردی، جایز است. او در جواب گفت: ایمان آوردم که عیسی مسیح پسر خداست.³⁸ پس حکم کرد تا ارايه را نگاه دارند و فیلیپس با خواجهسرا هر دو به آب فرود

شدند. پس او را تعمید داد.³⁹ و چون از آب بالا آمدند، روح خداوند فیلیپس را برداشته، خواجهسرا دیگر او را نیافت زیرا که راه خود را به خوشی پیش گرفت.⁴⁰ اما فیلیپس در اشدود پیدا شد و در همه شهرها گشته بشارت می‌داد تا به قیصریه رسید.